

کلیسا و بازگشت مسیح درس ۸: مرگ و شرایط بینابینی دکتر آر. سی. اسپرول

ما با درس آخرمون، یک بخش دیگه از بررسی اجمالی الهیات رو تموم کردیم. بخش کلیساشناسی یا آموزه‌های مربوط به کلیسا رو تموم کردیم و حالا به بخش آخرمون در این بررسی اجمالی می‌رسیم و این بخش یا ریزبخش از الهیات رو آخرت شناسی می‌نامیم.

و به این دلیل آخرت شناسی نامیده شده که این کلمه از کلمه‌ی یونانی "اس‌ک‌تان" میاد که اشاره به "چیزهای آخر" یا چیزهای آینده هست، چیزهایی که درباره‌ی امیدمون به فدیة باقیمونده. پس امروز درسمون درباره‌ی آخرت شناسی رو با کمی توجه به دشمن بزرگی شروع می‌کنیم که به عنوان انسان باهش مواجه میشیم، به تنها دشمن بزرگمون که به عنوان موجودات فانی مواجه میشیم، رسیدگی می‌کنیم و اون هم اینه که ما فانی هستیم، اینکه در یک مقطع باید با مرگ برخورد کنیم. به ما گفته شده، مرگ، دشمن نهایی هست که باید باهش برخورد کنیم و سؤالی که همه می‌پرسند، سؤالی هست که اول، ایوب در دنیای باستان پرسید.

اگه انسان بمیره، دوباره زندگی خواهد کرد؟ یا به عبارت دیگه، آیا بعد از مرگ، حیات هست؛ یا وقتی این جسم فانی از گذار عبور می‌کنه که بهش مرگ می‌گیم، چه اتفاقی میفته؟ و این همیشه در ذهن همه‌ی انسانهاست. شاید به گوشه‌ای در پس ذهنمون بره، اما از فناپذیری مون آگاهییم و این شیخ، این دشمن، یعنی مرگ، اونجا ایستاده و با ما روبرو میشه، همیشه تمایل داره کمی از خوشی تجربیات کنونی ما رو بگیره و همیشه به نظر می‌رسه با چیز بدی، ما رو تهدید می‌کنه.

و سؤال اینه که آیا این دشمن بالاخره، یک بار برای همیشه شکست خورده؟ و مرگ برای مسیحی چه مفهومی داره؟ خُب، بیایید بررسی مختصرمون درباره‌ی این سؤال رو با نگاهی بر چیزهایی شروع کنیم که پولس رسول در نامه‌هاش میگه، در نامه‌اش به رومیان. در باب ۵ از رومیان در آیه‌ی ۱۲، پولس اینطور میگه: "لهذا همچنان که به‌وساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید." البته به آدم اشاره می‌کنه، "و به گناه موت؛ و به اینگونه موت بر همه‌ی مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردند. زیرا قبل از شریعت، گناه در جهان می‌بود، لکن گناه محسوب نمی‌شود در جایی که شریعت نیست. بلکه از آدم تا موسی موت تسلط می‌داشت."

حالا، این مهمه. پولس اینجا نکته‌ی الهیاتی مهمی رو بیان می‌کنه. او میگه: "آیا قبل از موسی، قبل از اعطای شریعت، گناه بود؟" و پولس گفت: "بله، قبل از اعطای شریعت از طریق موسی، گناه وجود داشت." ما اینو از کجا می‌دونیم؟ استدلال پولس چیه؟ او گفت: "ما می‌دونیم که قبل از اومدن موسی، شریعت در دنیا بود، چون چیز دیگه‌ای در دنیا بود" و اون چی بود؟ مرگ. می‌بینید، چون بدون شریعت، هیچ گناهی نیست، چون گناه، در اصل، تجاوز از شریعت؛ و بدون گناه، هیچ مرگی نمی‌تونه باشه. و چون مرگ بود که ثابت می‌کنه باید گناه باشه،

و آگه گناه بود، این ثابت می‌کنه که باید شریعت باشه. و او درباره‌ی شریعتی صحبت می‌کنه که خدا از ابتدا، به‌صورت درونی به انسان‌ها آشکار کرد.

اما پولس میگه این مشکل، این دشمن، این مرگ، به عنوان نتیجه‌ی مستقیم گناه وارد جهان شد. حالا، در این مقطع، مسیحی در تقابل با تفکر دنیوی زمان ما قرار می‌گیره، تفکری که مرگ رو فقط بخشی از ترتیب طبیعی امور می‌بینه؛ درحالی که مسیحی، مرگ رو بخشی از ترتیب طبیعی سقوط کرده‌ی امور می‌بینه، اما جایگاه اولیه‌ی انسان نبود، مرگ در نتیجه‌ی داوری خدا بر گناه اومد، و در آغاز، همه‌ی گناهان، تخلف بزرگ محسوب می‌شدند.

جانی که گناه می‌کنه، باید بمیره، و او به آدم و حوا گفت: "زیرا روزی که از آن خوری، هر آینه خواهی مرد." حالا، وقتی خدا اینو می‌گفت، آدم و حوا رو فقط با مرگ روحانی تهدید نمی‌کرد. به وضوح، روزی که اونها از شریعت خدا در باغ تخطی کردند، از لحاظ روحانی مُردند.

اونها به لحاظ جسمانی نمردند؛ پس یک نفر می‌پرسه: "خُب، منظورش چی بود که گفت: "روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مُرد؟" خُب، منظورش این بود که روزی که از اون بخوری، کارت تمومه. می‌میری، نه فقط در جانت، نه فقط در روح، بلکه می‌میری. تو "ثناؤس" خواهی داشت. دستخوش چیزی میشی که مرگ بیولوژیکی می‌نامیم.

این هشدار بود. کیفر بود. آدم و حوا در روزی که گناه کردند، به لحاظ جسمانی نمردند، و به خاطر این نبود که خدا دروغ‌گوست، بلکه خدا همیشه وقتی درباره‌ی عواقب گناه هشدار میده، حق اعطای رحمت یا فیاض بودن رو برای خودش حفظ می‌کنه و او فیضی رو به آدم و حوا اعطا کرد که مدتی در این دنیا زندگی کنند، پیش از اینکه خدا کیفر گناهشون رو که مرگ بود، مطالبه کنه.

هر انسانی در این دنیا، گناهکاره و هر انسانی در این دنیا محکوم به مرگه. و هر انسانی در این دنیا، در صف مرگ ایستاده. این جایگاه ما به عنوان انسانه. منتظریم که چکش فرود بیاد، حکم اجرا بشه. اما از دیدگاه مسیحی، مرگ، دیگه فقط مجازات یا کیفر گناه در نظر گرفته نمی‌شه، چون کیفر گناه توسط مسیح پرداخت شده. حالا، مرگ، اهمیت کاملاً متفاوتی داره.

حالا، مرگ لحظه‌ی جابجایی از این دنیا به دنیای بعدی هست. حالا، بیایید به حرفی که پولس بعداً به فیلیپیان میگه، نگاه کنیم. باب ۱ از نامه‌ی پولس به فیلیپیان، در آیه‌ی ۱۹ میگه: "زیرا می‌دانم که به نجات من خواهد انجامید به‌وسیله‌ی دعای شما و تایید روح عیسی مسیح، برحسب انتظار و امید من که در هیچ چیز خجالت نخواهم کشید، بلکه در کمال دلیری، چنان که همیشه، الان نیز مسیح در بدن من جلال خواهد یافت، خواه در حیات و خواه در موت. زیرا که مرا زیستن مسیح است و مردن نفع. و لیکن اگر زیستن در جسم، همان ثمر کار من است.

پس نمی‌دانم کدام را اختیار کنم. زیرا در میان این دو سخت گرفتار هستم، چونکه خواهش دارم که رحلت کنم و با مسیح باشم، زیرا این بسیار بهتر است. لیکن در جسم ماندن برای شما لازمتر است." حالا، اینجا پولس قضاوت‌هایی بسیار مهم و ارزشمند درباره‌ی مرگ می‌کنه، و اگه در عهدجدید چیزی رو بخونیم که ایمانمون تحت تأثیرش قرار بگیره، این جمله‌ای هست که پولس اینجا بیان می‌کنه، چون اگرچه می‌گیم باور داریم و عید قیام رو جشن می‌گیریم، و به خاطر پیروزی مسیح بر قبر شادی می‌کنیم، هنوز از مرگ می‌ترسیم.

حالا، باید با صداقت کامل به شما بگم که تا اونجا که می‌دونم فکر نمی‌کنم از مرگ بترسم؛ اما تا اونجا که می‌دونم، من خیلی از مردن می‌ترسم. به عبارت دیگه، اتفاقی که بعد از نفس آخرم می‌فته، ترسناک نیست؛ بلکه فرایندی که ازش عبور می‌کنم، ترسناکه، چون هیچ تضمینی نیست که مسیحیان در هنگام خروج، از درد و رنج زیاد عبور نکنند.

تنها تضمینی که داریم، حضور خدا با ما، در میان این شرایطه؛ اما، این تضمین هم هست که بعد از مرگ و بستن پلکمون به کجا می‌ریم. و پولس اینطور میگه: "زیرا که مرا زیستن مسیح است و مردن نفع." رسولان، دنیا رو زیر و رو کردند، و رئیس زیر و رو کنندگان دنیا، پولس بود. غیر از عیسی، از زمان مسیح به بعد، هیچ زندگی مسیحی فوق طبیعی، غیر از پولس رسول به ذهنم نمی‌رسه.

منظورم اینه که وقتی به کارهایی که او در زندگی انجام داد، نگاه می‌کنیم، به چیزهایی که در زندگیش تحمل کرد، رنج‌هایی که در زندگیش کشید، کاری که این مرد کرد کاملاً شگفت‌انگیزه، ولی شما نمی‌تونستید پولس رو داشته باشید، مگر اینکه مثل پولس، مردی رو می‌داشتید که با شور و حرارت به حقیقت زندگی ابدیش اعتقاد داشته باشه.

برای پولس اهمیتی نداشت که یک لحظه دیگه بمیره. او هر لحظه، زندگیش رو در معرض کشته شدن و خطر قرار داد، چون گفت: "تا وقتی زنده‌ام، مسیح در من است. من مسیح را خدمت می‌کنم؛ و اگر بمیرم، بهتر میشه. این نفعه. زیرا که مرا زیستن مسیح است و مردن نفع." هر وقت کسی رو می‌بینیم که متحمل مرگ عضو خانواده یا عزیزی میشه، براشون کارت تسلیت می‌فرستیم و می‌گیم: "به خاطر این ضایعه‌ی بزرگ، متأسفیم." و وقتی یک نفر می‌میره، این برای ما زیانه.

هیچ سؤالی در این نیست. اما اگه مسیحی هستند، این براشون زیان نیست. این نفعه. این جنبه‌ی مثبت سنگ قبره. حالا، پولس این رو اینجا در همین زمینه تقویت می‌کنه، وقتی چند آیه بعد میگه: "زیرا در میان این دو سخت گرفتار هستم، چونکه خواهش دارم که رحلت کنم و با مسیح باشم، زیرا این بسیار بهتر است. لیکن در جسم ماندن برای شما لازمتر است."

پس او در این وضعیت دشواره. او گفت: "من به خدمتم، به کلیساها نگاه می‌کنم و می‌دونم کاری دارم که باید انجام بدم و به شما کمک کنم که در پُری رشد کنید. من نمی‌خوام از این نبرد بیرون برم. می‌خوام بتونم به خدمت به شما ادامه بدم و شما رو در خونه ببینم. اشتیاق زیادی دارم که به این خدمت زمینی ادامه بدم و به نظرم برای شما ضروری هست که تا مدتی کنارتون باشم،" این چیزیه که می‌گه.

او گفت: "پس من اینجا گیر افتادم. بین دو چیز قرار گرفتم. در یک وضعیت دشوار واقعی هستم. از یک طرف، واقعاً می‌خوام با شما بمونم و به شما کمک کنم. از طرف دیگه، دلم در آسمانه. خیلی مشتاقم به خونه برم،" این بار که این رو خوندم، بعضی کلمات رو جا انداختم. می‌گه بین دو چیز گرفتار هستم، "رحلت کنم و با مسیح باشم، [کاما] زیرا این بسیار بهتر است."

حالا، ما مایلیم به فرق بین زندگی و مرگ، به عنوان فرق بین خوب و بد نگاه کنیم. این رسول اینطور بهش نگاه نمی‌کنه. او به فرق بین زندگی و مرگ، به عنوان فرق بین خوب و بهتر نگاه کرد. او گفت، زندگی کردن خوبه. منظورم اینه که دردهای زیادی در زندگی هست.

این مکان، پُر از اشکه، و گاهی اوقات وقتی بعضی از افراد به سطحی از رنج و درد نزول می‌کنند که واقعاً می‌خوان بمیرند، می‌تونم درک کنم؛ اما اکثر ما، علیرغم دردها، دلشکستگی‌ها، ناامیدی‌ها و ناکامی‌هایی که هر روزه در این زندگی به ما حمله می‌کنند، همه‌ی این چیزها رو کنار بذاریم، هنوز می‌خوایم زندگی کنیم. واقعاً می‌خوایم زندگی کنیم.

خوشی زندگی کردن وجود داره، حسی که محکم به زندگی می‌چسبیم، چون حتی با همه‌ی دردها و ناکامی‌ها و ناامیدی‌ها، زندگی یک چیز شگفت‌انگیزه. یک چیز فوق‌العاده است. فقط به مفهوم زنده بودن فکر کنید، به مفهوم انسان زنده بودن و نفس کشیدن.

پولس می‌گه: "زیرا مرا زیستن مسیح است؛ و خوبه که اینجا بمونم؛ بد نیست. اما رحلت کردن و بودن با مسیح، فقط فرق بین خوب و بهتر نیست. فرق بین خوب و خیلی بهتره؛ نه فقط بهتر؛ خیلی بهتر." منظورم اینه که مردن برای مسیحی، یک جهش عالی در نیکویی هست، چون بلافاصله پیش مسیح میریم.

این فقط یک امید واهی نیست، بلکه امیدی هست که توسط رستاخیز مسیح در تاریخ واقعی تأیید شده، که پولس با چشمان خودش دید. حالا، شاید دلیل اینکه ما این قدر به اندازه‌ی پولس رسول، شجاع، دلیر و تأثیرگذار نیستیم، اینه که با چشمان خودمون، چیزی رو ندیدیم که او با چشمانش دید.

هیچ شکی در ذهن پولس درباره‌ی این نبود که به آسمان میره یا مسیح قیام کرده. او این رو می‌دونست و گفت: "هر چیزی رو در این دنیا به مخاطره میندازم، چون مهم نیست برای این جسم چه اتفاقی بیفته، چون من به

خونه میرم." حالا، اولین سؤالی که در آخرت شناسی در رابطه با مرگ مواجه میشیم، اینه که وقتی می میریم، چه اتفاقی برامون می فته.

چون کتاب مقدس تعلیم میده، مرگ هست و کتاب مقدس این رو هم تعلیم میده که یک رستاخیز نهایی هست. در اعتقادنامه‌ی رسولان می گیم: "رزورکتیونس کارنس" (من اینجا دانشجوهای لاتینم رو آزمایش می کنم.) "من به رستاخیز جسم ایمان دارم." و وقتی می گیم به رستاخیز جسم ایمان داریم، نمی گیم به رستاخیز جسم عیسی ایمان داریم، البته که به اون ایمان داریم، بلکه اشاره به عبارت "رستاخیز جسم" در اعتقادنامه‌ی رسولان، اشاره به ایمان ما به رستاخیز جسم خودمونه. ما ایمان داریم که اگرچه جسم ما در معرض چیزی قرار می گیره که "ثناوس" یا مرگ می نامیم، این بدنی که شاید با بمب نابود شده، در آتش سوخته، یا در سوراخی در زمین دفن شده، یک روز این استخوانها دوباره قیام می کنند، همونطور که مسیح از قبر با همون بدنی بیرون اومد که وارد قبر شده بود، اگرچه با همون بدن بیرون اومد، همون بدن به طرز چشمگیری تغییر کرد.

جلال یافته بود. از فانی به غیرفانی تبدیل شده بود، و الی آخر. پس در اول قرننیاں ۱۵، این رسول میگه همونطور که مسیح با بدن جدید اومد، او به عنوان نوبر کسانی اومد که از مردگان برخاستند، ما هم با بدنهامون برمی خیزیم. و او میگه، می دونید: "با چه بدنی بیرون میان؟" من نمی دونم. من نمی دونم در آسمان، موی سفید دارم یا نه.

منی دونم در آسمان، اضافه وزن دارم، امیدوارم اینطور نباشه، و نمی دونم چه شکلی میشم، و نمی دونم شما چه شکلی میشید، اما می دونم که قابل شناسایی خواهیم بود، و می دونم که فقط روح سرگردان یا جان شبیح مانند در این طرف و اون طرف نیستیم.

بدنهای قابل شناسایی خواهیم داشت، چون این وعده‌ی نهایی هست. پس بهترین حالت در آینده، جسم جلال یافته هست. الان زندگی در جسم بر روی زمین، خوبه. بهترین حالت، بدن جلال یافته در جایگاه نهایی ماست. مورد بهتر، چیزی هست که می گیم در چیزی اتفاق می فته که در الهیات، شرایط بینابینی می نامیم. شرایط بینابینی، شرایط وجودی هست که بین زمان مرگمون و زمان رستاخیز نهایی جسم هستیم، و فرضاً وقتی می میرم، جسمم به قبر میره. جانم مستقیماً به آسمان میره که بلافاصله در حضور عیسی مسیح باشه که خیلی بهتر از هستی من در این دنیاست.

اما من جان بدون جسم خواهم بود. بهترین شرایط ممکن، بعداً اتفاق خواهد افتاد، در کمال ملکوت مسیح، زمانی که جان من، جسم دیگری رو بر خودش می گیره که زوال ناپذیر و جلال یافته هست. اما اینجا، چنان که بعضی از بدعتکاران تعلیم دادند، نکته اینه که بدین معنا نیست که وقتی می میریم، وارد چیزی میشیم که بهش میگن جان خفته، که در جایگاه حیات معلق و ناآگاهی شخصی هستید و از گذر زمان خبر ندارید، و تا زمان رستاخیز بزرگ در این جایگاه می موندید.

اما در عین حال، از مسیح به طرز بسیار واقعی جدا شدید. شاید آگاه نباشید، اما جدا شدید. در حالی که دیدگاه کتاب مقدسی، دیدگاهی هست که ادامه‌ی وجود شخصی بی وقفه، وجود آگاه شخصی رو تعلیم می‌دهد، پس در لحظه‌ای که می‌میرید، شاید در هنگام مرگ ناآگاه باشید، لحظه‌ای که می‌میرید، بیدارید، چون حالا در جایگاه وجود آگاه شخصی در حضور مسیح و خدا خواهید بود که چیز باشکوهی هست که انتظارش رو داشته باشیم.

پس من چشم دوختم به اینکه تا ابد زندگی کنم. برای مردن برنامه ریزی نمی‌کنم. برای این برنامه ریزی می‌کنم که از یک جایابی زیست شناختی و فیزیولوژیکی عبور کنم، جایی که این جسم تحلیل میره، همونطور که الان در حال تحلیل رفتنه، اما می‌دونید، همسرم دیروز به من می‌گفت: "احساس می‌کنم چهل ساله هستم!" من گفتم: "چون این در ذهنه.

چون شخص درونی تو، انسانیتی که در این جسم بیرونی زندگی می‌کنه، هنوز آگاه و هوشیاره، و می‌دونی، واقعاً از سن جسمانیت آگاه نیستی؟ و این که محل واقعی زندگیت کجاست. تو واقعاً در درونت، در ذهن، روح و جانت زندگی می‌کنی."

این تداوم شخصی آگاهی ادامه داره، فقط در جایگاه بزرگتره، چون در حضور مستقیم مسیح. پس می‌دونید، مسأله‌ی دشوار پولس با پیروزی مرگش پاسخ داده شد، این که می‌تونست به خونه بره و نفع با مسیح بودن رو دریافت و تجربه کنه.